

هندزنگ

تصویرگر جلد: محمدرضا اکبری
تصویرگر صفحات: مهدی صادقی



تولید کتاب‌هایی با طول عمر بیش از یک سال از سیاست‌های آموزش و پرورش است.



گاو با کلاس

مهرداد آرام در گوشم زمزمه کرد: «آن جا را نگاه کن.»
 معلم گفت: «ساکت! داستان را بفوانید. فردا امتحان دارید.»
 از پنجره به بیرون نگاه کردم. پسر بچه‌ای پشت سر مرد پیری روی الاغ
 نشسته بود و با یک کله کوسفندر راهی صبرا بودند.
 گفتم: «فوش به خالش. از امتحان راحت است.»
 مهرداد گفت: «اسمش صابر است. فوتبالتش خوب است. گفته‌ام عصر
 بیاید توی تیم ما بازی کند.»
 گفتم: «مگر عصر نیاید برای امتحان فردا درس بفوانیم.»
 معلم آمد بالای سر ما. گوش مهرداد و من را کشید. گفت: «چرا حرف
 توی کوشتان نمی‌روند؟!»
 مهرداد گفت: «آخ آخ، غلط کردم آقا. دیگر تکرار نمی‌شود.»
 من توی دلم گفتم: «فوش به حال صابر!»
 عصر همه بچه‌ها توی زمین چمن جلوی مدرسه جمع شده بودند. صابر
 هم آمد. سر به زیر و کم حرف بود.
 مهرداد گفت: «این صابر است.»
 گفتم: «فوش به حالت صابر.»
 صابر پرسید: «چرا؟»





زنگ جدول

عبدالله مقدمی

افقی

۱. بچه کوهپولو ارشیا را این طوری صدا می‌کنند- پسوندی که وقتی با ماه و پری بیاید، می‌شود اسم دخترانه و وقتی با سیا و کیا بیاید، می‌شود اسم پسرانه!
۲. به فصول ممله می‌گویند!
۳. دویدن فاریکی! - یک کیلو از آن سبک‌تر از یک کیلو آهن نیست
۴. کرسنگی ترکی- اگر بچه شمال باشی، «را» را این طوری می‌گویند- نصف اُستا
۵. میوه‌ای که فرنگی‌اش گران‌تر است- دستمزد کف بازار
۶. ابر کوهپولو- پیکان بی سر و ته!
۷. غول خردکوتاه قریمی تلویزیون
۸. داشتن پا باعث آن می‌شود!

عمودی

۱. پانفت مادها در تهران
۲. یا ول می‌آید- پرورشگاه موش
۳. در فوتبال می‌گیرند- مسیعی قریمی
۴. میوه‌ای که شاعر می‌گوید با نظم و ترتیب یکجا نشسته. گرچه اگر نسبت به بلال بسنیم، خیلی هم با نظم و ترتیب نیست!- زیاری نیست
۵. چند تن، با هم بی‌کس!- ندرای بی‌انتها
۶. عرب‌ها زنی را که گردش دراز باشد این طوری صدا می‌کنند!
۷. نوعی ورزش یک و جانوری برای بالا رفتن از دیوار راست!
۸. بچه تهران نیست، ولی یک بازار در میدان امام حسین (ع) تهران دارد.



۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
								۱
								۲
								۳
								۴
								۵
								۶
								۷
								۸

گفتم: «از مدرسه و امتحان راحتی. امروز صبح که می‌رفتی صبراً، عتماً از پنجرهٔ مدرسه ما را می‌دیدی و توی دلت می‌گفتی: «این بیپاره‌ها» را نگاه کن که توی این هوای خوب مبهور هستند توی کلاس زردانی باشند و هی درس بفوانند.»

صابر سرش را بلند کرد و به جایی دور چشم دوخت و گفت: «من خیلی دوست دارم توی مدرسه کنار شما درس بفوانم، ولی تا پررم از شهر برگردم، مبهورم به پدر بزرگم کمک کنم. من صبح‌ها که از اینجا رد می‌شوم، اصلاً هواسم به مدرسه و شما نیست. اصلاً شما را نمی‌بینم. من همیشه هواسم به گاو مان است که هر روز چمن‌های زمین فوتبال مدرسه را خراب می‌کند.

همانجا یک فکر درفشان و شیطنت آمیز به ذهنم رسید.

روز بعد صبح زود با کمک صابر گاو شان را بردیم و توی کلاس ول کردیم. کمی علف هم برای گاو ریختیم. گاو مشغول خوردن شد و بعد دمش را بالا برد و کف کلاس را شست.

هر کدام از بچه‌ها که وارد کلاس می‌شدند از دیدن گاو بزرگ وسط کلاس و بوی آن از کلاس فرار می‌کردند. وقتی معلم آن وضعیت کلاس را دید، گفت: «بچه‌ها هر که می‌تواند برود و گاو را از کلاس بیرون کند.»

من گفتم: «آقا اجازه! من صاحب گاو را می‌شناسم. بروم صدایش کنم گاو را از کلاس بیرون ببرم.»

معلم گفت: «سریع.»

من رفتم و صابر را صدا زدم. آن روز به لطف گاو، هم صابر به مدرسه آمد و هم امتحان ما به علت کثیفی کلاس یک روز عقب افتاد.



دست پخت بودار



زندگ
تفریح

مهدی فرح‌اللهی

مورد داشتیم طرف

دست پختش بد بوده،
با پا آشپزی می‌کرده.



لطیفه‌های امروزی

تساوی و تقسیم

معلم ریاضی: بگو بینم اگر به تو بگویند نصف سیب و چهارم آن راه کدآمش را انتخاب می‌کنی؟
دانش آموز: نصف سیب را!
معلم: مگر نمی‌دانی نصف سیب و سی و دو شصت و چهارم آن مساوی است؟
دانش آموز: چرا آقا می‌دانیم، ولی سببی که به شصت و چهار قسمت تقسیم شده باشد، سیب نیست چیزی بین رنده و آیموه است.

واااای

مشتری: این ساعت چند است؟
فروشنده: ناقابل است، صد هزار تومان
مشتری: وای! آن یکی چطور؟
فروشنده: ناقابل است، دو تا وای





رشته به رشته

زنگ
مناوری
علیرضا لبش



ایستگاه شعر

در کلاس درس
ته نشین شدم
بعد از امتحان
برگه سپید
رو سیاه می کند مرا

معدی فرج‌الهی

کاریکلما بیت

یعنی یک عدد کاریکلما تور و یک فروند بیت

کاریکلما تور

اندریشه در سکوت روزگار سپری می کند.

بیت

تا اینکه سکوت پا بگیرد
پیدا بکنید سنگ پا را



په‌ها شما می‌فواهید چه رشته‌ای انتخاب کنید؟

ShaYesTeh:
رشته آشی.

لوس نشو.

ShaYesTeh:
فب رشته پلویی.

آله ادامه بده، همه رشته‌ها تو پنبه می‌کنم.

afsaneh:
من دوست دارم برم رشته ریاضی.

چرا؟

samira:
چون افسانه همیشه سرش تو حساب. حساب و کتابش درسته!!

afsaneh:
بابا قرضتو می‌دم، چرا همش طعنه می‌زنی؟

ShaYesTeh:
من دوست دارم برم رشته تفریحی. چون خیلی دوست دارم تجربه کسب کنم.

sOIMaZZZZ:
من می‌فوام برم رشته انسانی. چون خیلی انسانم.

samira:
وقت کردی یه فورده برای خودت در نوشابه باز کن!

sOIMaZZZZ:
من همیشه درگیر کارای انسانی‌ام. وقت نمی‌کنم. لطفاً خودت دو تا نوشابه بفر؛ یکی اش رو هم واسه من باز کن.

ره — آ:
په‌ها من می‌فوام برم هنرستان.

samira:
«بابا هنر مندر!!»

soheila:
من می‌فوام برم فنی و حرفه‌ای. چون من یه آدم حرفه‌ای هستم.

آله رفتی فنی حرفه‌ای، چوار تا فن کاراته هم یاد بگیر، این شایسته رو فیتیله پیچ کن.

ShaYesTeh:
نابغه! فنی حرفه‌ای چه ربطی به کاراته داره؟ تازه فیتیله پیچ فن کشتیه.

زمین امتحان



زنگ
اخبار

علی زراندوز



فیبره دلایل مردودی ۷۴ هزار دانش آموز اول ابتدایی بررسی شد.

آقای افباری: برخی از آن‌ها عبارت‌اند از: کج بودن زمین ممل برگزاری امتحانات، فواب ماندن در روز امتحان، دزدیده شدن توسط آدم فضایی‌ها در شب امتحان، مریض بودن بابای بابابزرگمان، ناپدید شدن کتاب‌های درسی توسط داداش بزرگمان که کلاس شعبده بازی می‌روم و غیره ...

فیبره مهاجرت بی‌رویه و تک دانش آموز شدن مدارس در روستاها ...

آقای افباری: واقعا که مدرسه تک دانش آموزی هم در درسی است ها ... یک معلم است و یک دانش آموز که هم وقت می‌شود مشق‌هایش را ببیند، هم از او امتحان کنی بگیرد، هم امتحان شفاهی. و هم تاریخ پیرسر و هم جغرافی ... تازه نه می‌شود با بغل دستی حرف زد نه رفت یواشکی، توی بامیز فوراً فوراً!



قهرمان تنهایی

زنگ
شهر

روح الله احمدی





فبره تماشای بیش از حد
تلویزیون به قلب بچه‌ها آسیب می‌زند.

آقای افباری: همچنین به قلب پدر و مادرهای
بچه‌ها ... چون مثلاً وقتی تلویزیون برای بار هزار و
دویست و بیستم سریال «هاج زنبور عسل» را پخش می‌کند،
پدر خانواده قلبش را می‌گیرد و می‌گوید: «وای! این
هاج هنوز مادرشو پیدا نکرده؟!»



منطق خان عمو

«باید بدانیم تفاوت بین مالک یک خودروی گران
قیمت و مدرن شدن یا شستن آن برای امرامعاش،
در تفصیل است.»

هر جمله زیبایی استثنا هم دارد. چند وقت پیش به طور
اتفاقی متوجه شدم یکی از دوستانی که ماشین فارگی و
کل یوم اتوماتیک! (ماشینی که تا صدای صافش را می‌شنید
آینه‌اش را مفض پایه خواری تکان می‌داد و درش باز می‌شد
و با توبه به مال او موسیقی پخش می‌کرد) را می‌شست،
دکترای دامپروزی، گرایش اصلاح موی کانگورو و برد تخصصی
رفتارشناسی حیوانات اهلی داشت. از صاحب ماشین پرسید:
جسارتاً شغل شریف‌تون چیه؟ راننده جواب داد: شریف که
سرایدارمونه! اما خودم تو کار فریر و فروشش پشم کوسفندم.
البته که قطعاً راننده ناگرامی به سزای اعمال خود خواهد
رسید و دکتر عزیز ما در کار خودش پیشرفت خواهد کرد و
موفق خواهد شد.



پسری پرممیت و فیللم
عشقی تبلت نشسته توی دلم
با همین تبلت و همین استایل
جای صد متر می‌دوم صد مایل
قهرمان رو تا المپیکم
با همین دنبه و همین فیکم
کل زدم بهتر از علی دایی
شدم آقای گل به تنهایی
کوفتم روی طبل شادانه
توی تبلت، درون رایانه
چند تا باشگاه رویایی
از دو سه کشور اروپایی
از دی، مولداوی و تایلند
بندره را عاشقانه می‌فروهند
کرچه شوکه شدیم، شک نکنید
تبلتم را شبانه هک نکنید
بندره را پر مدال فرض کنید
آخرینی به بندره عرض کنید



سر ویسدنامه

علیرضا لیش

